

شارل بودلر

www.ketab.ir

فانفارلو

پرویز شهیدی



فرهنگ جاوید

www.ketab.ir



فرهنگ جاوید

www.farhang-ejavid.com

ص: ۱۴۱۵۵۵ | تلفن: ۰۲۱۶۶۴۸۱۶۳۷

@farhangejavidpub @farhangejavidpub @farhangejavid

Charles Baudelaire

La Fanfarlo: Avec neuf dessins de Baudelaire dont un inédit

Editions de la Sirène, 1918

فانفارلو: باطریک از

شارل بودلر پرو: شهدی ویراسته علیرضا جاوید

مجموعه ادبیات ناشر انتشارات فرهنگ جاوید

طراح جلد: محمدباقر جاوید صفحه آرا: احمد جاوید

چاپ اول: ۱۳۹۷

تعداد: ۷۰۰ نسخه قیمت: ۱۰۰۰ تومان

© کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات فرهنگ جاوید محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

Baudelaire, Charles, 1821-1867.

بودلر، شارل، ۱۸۲۱-۱۸۶۷.

فانفارلو، شارل بودلر، ترجمه پرویز شهدی، تهران: انتشارات فرهنگ جاوید، ۱۳۹۷.

۸۵ ص. (مجموعه ادبیات)

ISBN: 978-600-8209-49-2

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۰۹-۴۹-۲

La Fanfarlo

عنوان اصلی:

۱. داستان‌های فرانسوی، قرن ۱۹ م. شهدی، پرویز، ۱۳۱۵ - مترجم.

۸۴۳/۸ - ۴۷۳۷۵۱۲

۱۳۹۶ ف ۸/ب ۲۲۲۳ PQ

فهرست تصاویر

- | | |
|----|---------------------------------|
| ۲۴ | ۱. تصویر بودلر پس از کشیدن سبیل |
| ۳۱ | ۲. خانم عزیز |
| ۴۲ | ۳. در ستایش گی |
| ۴۸ | ۴. نقاشی بودلر |
| ۵۲ | ۵. زن بی نام |
| ۵۶ | ۶. زن بی نام |
| ۶۰ | ۷. فانفارلو |
| ۶۰ | ۸. نقاشی |
| ۶۵ | ۹. نمونه زیبایی در عصر باستان |

یادداشت مترجم

شارل بودلر^۱ (۱۸۶۷-۱۸۲۱) شاعر، نویسنده یا فیلسوف؟ مترجم، عارف یا صوفی؟ خداپرست یا کافر؟ شاید همه این‌ها. شاید هیچ‌کدام و شاید پاره‌ای از آن‌ها. ولی یک نکته دربارهٔ این نام‌ها و خیالپرداز و احساساتی مسلم است و آن تأثیر شگرفی است که بر سده‌های ما و سپس بر کسان بسیاری پس از خودش به جا گذاشته. به زندگی کوتاهش، چه شعرها و قطعه‌های ادبی کوتاهش در هاله‌ای از افسانه و رمزوراز فروخته است.

بودلر علاوه بر عجیب و غیرعادی بودن خودش، زندگی پُر آشوبی هم داشته است که بی‌شک در پروراندن چنان افکاری بی‌تأثیر

نبوده. پدرش را در شش سالگی از دست می دهد. علاقه شدیدش به مادر، پس از ازدواج دوم او سخت آسیب می بیند. در ده سالگی او را به مدرسه ای شبانه روزی در لیون می فرستند که به لحاظ روحی ضربه سختی می بیند. مرحله دوم باز هم مدرسه شبانه روزی لوی لوگران^۱ در پاریس است. انگار مادر با همراهی شوهر دومش او را مزاحم خود به بیمارستان^۲ می آرد. در هجده سالگی به خاطر ناآرامی ها و رفتار خارج از رویه از دبیرستان لوی لوگران اخراج می شود. با وجود این، دیپلمش را به هر ترتیبی که می شود می گیرد. یک سال بعد در محیط ادبی با اورلیک، ژرار دو نروال^۳ بالزاک آشنا می شود. در بیست سالگی پدرخوانده اش که مقام بالایی در ارتش دارد برای کسب تجربه و دنیادیدگی او را به سفری دریایی، به مقصد انگلستان می فرستد. اما بودلر پس از اقامتی کوتاه در جزیره موریس و رونیون^۴ بی آن که به سفرش ادامه دهد به پاریس برمی گردد. در ۱۸۴۲ و در سن بیست و یک سالگی زندگی آزادانه ای در پیش می گیرد، در خانه ای واقع در خیابان ساحلی بتون در جزیره سن-لویی، میان دو شاخه رود سن-لئون می کند و با ژرار دو نروال و نیز زنی به نام ژن دووال^۵ که به ونوس^۶ مشهور است آشنا می شود. در ۱۸۴۳، همراه با واواسور، پرارون و دوستان طرحی برای انتشار مجموعه اشعارشان می ریزد، اما بعد آن را کنار می گذارد و با همکاری پرارون نمایش نامه ای منظوم به نام ایدئولوس تنظیم می کند. در ۱۸۴۴، مقاله 'رازهای تماشاخانه های پاریس' را می نویسد بدون آن که اسم خود را در عنوان کتاب بیاورد. در ۱۸۴۵ برای اولین بار اقدام

به خودکشی می‌کند. در همان سال به عضویت "باشگاه حشیشین" تثوفیل گوتیه درمی‌آید و سپس داستان نسبتاً بلند فانفارلو^۱ را منتشر می‌کند. در ۱۸۴۸، در انقلاب سومی که در فرانسه درمی‌گیرد و به عمر سلطنت دوباره خاتمه می‌دهد شرکت می‌کند. در ۱۸۵۱ جستاری با عنوان 'شراب و حشیش' منتشر می‌کند. در فاصله ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۴ شعرهای برای امضای مادام ساباتیه می‌فرستد، اما هنگامی که به او دست می‌رسد و آن زن معشوقه‌اش می‌شود، از او سرخورده می‌شود و ترکش می‌کند. سال ۱۸۵۴، مقطعی مهم در زندگی بودلر به شمار می‌رود و آن آشنایی با آثار نویسندگان و شاعر شوربخت امریکایی ادگار آلن پو^۲ است. به جرعه بدست تحت تأثیر داستان‌های خیال‌انگیز و نیز طرز فکر پو قرار می‌گیرد. به ترجمه آثارش می‌پردازد. در ۱۸۵۷ گل‌های بدی^۳ را منتشر می‌کند. آثار زنانه‌ها و جامعه اصولگرا سخت به مخالفت با آن می‌پردازد، به‌طوری که کتاب غیرمجاز شناخته می‌شود و دادگاه حتی سراینده‌اش را به پرداخت صد فرانک جریمه محکوم می‌کند. در ۱۸۶۰ بهشت‌های ساختگی^۴ را نشر می‌دهد. سال ۱۸۶۱، سال انتشار مقاله‌ای درباره ریشار واگنر و نیز تقاضای عضویت در فرهنگستان فرانسه است که کمی بعد آن را رد می‌کند. در ۱۸۶۳ مرثیه‌ای به مناسبت درگذشت اوژن دولاکروئا^۵ نقاش بلندآوازه فرانسوی، می‌نویسد. سال بعد سفری به بروکسل می‌کند تا

1. *La Fanfarlo*

2. Edgar Allan Poe (1809-1849)

۳. *Les Fleurs du mal* (1857)؛ این کتاب با ترجمه محمدعلی اسلامی ندوشن در ملال پاریس و برگزیده‌ای از گل‌های بدی، تهران: فرهنگ جاوید، ۱۳۹۵، منتشر شده است.

4. *Les Paradis Artificiels* (1860)

انتشار آثارش را به ناشری بلژیکی بفروشد، اما موفق نمی‌شود و برای تلافی جویی مقالهٔ هجوآمیز تندی به نام 'بی‌نوا بلژیک' می‌نویسد. سرانجام بودلر در ۱۸۶۷ بر اثر زمین خوردن روی سنگفرش‌های پلیسای سن-لودر نامور بلژیک و بعد از احتضاری طولانی می‌میرد. در ۱۸۶۸، مجموعهٔ آثار بودلر در هفت جلد منتشر می‌شود که سه جلد آن مربوط به ترجمهٔ آثار پواسن و جلد چهارم به بهشت‌های ساختگی اختصاص دارد.

بودلر افکار بودلر در اوج شکوفایی مکتب رمانتیسم در فرانسه و ظهور رمانتیسم در هند و ویکتور هوگو، بالزاک، آلکساندر دوما و وینی بیس حیرت‌آور و دور از انتظار است. قرن نوزدهم در سرتاسر اروپا به موج رمانتیسم اختصاص داشت، اما بودلر راهی به کلی جداگانه در پیش گرفت. زندگی نابسانش از همان اوان کودکی، او را که کودکی عجیب با اخلاق و رفتاری استثنایی بود، بیش‌تر به بیراهه کشاند: به سوی طغیان و خیره‌سری در برابر اجتماع سنت‌ها و عادت‌های مرسوم مردم. بی‌دلیل نبود که او را "یگانه شاعر زمانه"، "حساس‌ترین و دردمندترین شاعر فرانسه" و "الماس سیاه فروزان زمانه" خواند. شعرش همچون تیری سرکش در سینهٔ خواننده می‌نشاند. همین موضوع او را از شاعران پیرو "هنر برای هنر" و "شعر محض" جدا می‌کرد. زندگی کوتاه‌اش لبریز از ناکامی، دشواری، تهی‌دستی و رنج بود. تا جایی که او را به آستانهٔ جنون کشاند و دوبار دست به خودکشی زد. به‌گفتهٔ لوک دکُن این مرد که خیام‌وار در پی پاسخی به فلسفهٔ حیات و پایان نافرجام آن است، «با گشودن دری به روی شب ظلمانی درونی خود، می‌کوشد بر واقعیتی عالم‌گیر و همگانی دست یابد».

میان شاعران فرانسه، هیچ‌یک به اندازه بودلر دچار تضاد فکری و جسمی و روحی نبوده است. روی آوردن به مواد مخدر، ابتدا حشیش و چرس و بنگ و سپس به تریاک، ضمن این‌که برایش گریزگاهی بوده برای سرار از تلخکامی‌ها و نامرادی‌ها، روزنی بوده گشوده به دنیایی شناخته و پُرابهام که همیشه فکرش را به‌خود مشغول می‌داشته است.

با چنان‌سیان شاعران بزرگ و بلندآوازه‌ای مانند ویکتور هوگو، وینیسی دو مانتون، جی. ک. توفیل گوتیه، بودلر چنین شهرتی یافته که تا امروز هم ادامه دارد. اشعار و از نظر حجم و تعداد در مقایسه با ویکتور هوگو هیچ است، البته این دورا هم متمایز می‌کند، دیدگاه دو شاعر نسبت به زندگی و درون‌مانده‌شان است.

«در زبان فرانسه هیچ شاعر درون بودلر دست‌خوش آن همه تغییرهای متناقض و گوناگون نبوده است. دسته‌ای او را بازیگر و شیاد خوانده‌اند و گروهی دیگر پیام‌آور و صاحب وحی، او را هم انقلابی‌ای عنان‌گسیخته شناخته‌اند و هم به‌عنوان نابکار؛ هم مسیحی‌ای مؤمن و هم ملحدی خدا‌ناشناس، هم شادی‌دورانه و هم دیوانه‌ای افسارگسیخته دانسته‌اند که مستحق فراموشی است، اما در عین حال در همه رؤیاها و آرمان‌های بشری حضور دارد. زشت‌ترین دشنام‌ها و شوریده‌وارترین ستایش‌ها را نثارش کرده‌اند، خلاصه به قول بلز آلن: "در مصاحبت او خندیده‌اند، گریسته‌اند، نفرین کرده‌اند، دعا کرده‌اند، در رؤیا فرورفته‌اند. . . ولی هرگز نتوانسته‌اند او را ترک کنند."»

خود بودلر به این پراکنده و تناقض‌گویی‌ها کمک کرده است.

خجلت زده احساس می‌کنم چون پی برده‌ام نسبت به توبدی کرده‌ام...

در عین بی‌اعتقادی، زادنش را ناشی از گناه اولیه‌ای می‌دانست که در انجیل به آن اشاره شده و تاوانش را هم رنج کشیدن به‌شمار می‌آورد، آن‌گونه که زاهدان فریبکار مسیحی می‌گفتند: «دنیا درّه رنج است»، ما برای این به دنیا آمده‌ایم که عذاب بکشیم، سرور ما عسی مسیح بالای صلیب رفت تا با ریختن خون خود گناهان ما را ببخشد. در شش تا در دور دو بانویل می‌نویسد: «رنج بردن را دوست داشت بی‌آن‌که آن را انکار کند. در دیگران هم می‌ستود و تقدیس می‌کرد، زیرا آن را وسیله‌ای برای بازخواید گاهی می‌دانست که خود و امثال خودش ثمره آن بودند.»

در این تضاد روحی و دوگانگی اندیشه، گاه به خدا رو می‌آورد و گاه از او رو برمی‌گرداند و به سراغ می‌سازد. ژان-پل سارتر او را آدمی بی‌ایمان می‌داند و برعکس او را «اس. الیوت عقیده دارد دیندار و کاتولیک مذهب است. این ابهام که من را به جست‌وجو در زندگی و احوال و روحیات او پرداخته‌اند، سرگردانی می‌کند. در نامه‌ای به مادرش می‌نویسد: «من از صمیم قلب آرزو می‌کنم با چه صداقتی، فقط خودم می‌دانم که وجودی نامرئی و خارج از این عالم به سرنوشت من علاقه‌مند باشد، ولی برای آن‌که بتوانم آن را باور داشته باشم، چه باید بکنم؟» و در نامه‌ای دیگر: «من هر ساعت دعا کرده‌ام، نزد چه کسی؟ به هیچ‌وجه نمی‌دانم. برای خودم تحمل زندگی و برای تو عمر دراز خواسته‌ام.»

ایمان بود لر به هر نحوی که باشد، تأثیر انجیل، روایت‌های آن و آموزش‌های مذهبی در آثارش انکارناپذیر است. عقیده او به گناه اولیه و دست داشتن شیطان در آن ناشی از همین تأثیر است، گرچه این دو به از دیدگاه مذهبی بلکه از نظر فلسفی و به شیوه‌ای خاص خودش در ذهنش و در آثارش پرورانده. شیطان را نماد عصیان می‌داند و به چشم سر فساد و در عین حال، منشأ زیبایی‌ها و درد و رنج‌ها که به زندگی مفهوم حقیقی‌اش را می‌بخشند. شیطان را برخلاف باورهای مسیحیت، در قرون وسطا، نه زشت و نفرت‌انگیز، بلکه فرشته‌ای زیبا و نام‌گین و صاب‌غریب می‌داند، فرشته‌ای که حاضر نشده به آفریده خداوند سجده کند، چون سجده را شایسته آفریدگاری می‌دانست که او جزو فرشتگان مغزیش بود بود لر در عین حال این زیبایی را "تباه‌کننده" و نگارنده "ظلمانی و توصیف‌ناپذیر" می‌انگارد، زیبایی و نگاهی که اکثریت افراد بشر را مجذوب می‌کند و به دنبال خود می‌کشاند. به عبارت دیگر شیطان را با دای از آن "میوه ممنوعه" یا "میوه درخت خرد" می‌داند، که علاوه بر شور و هیجاری، غریزه‌ها را هم در بشر زنده کرد و به زندگی یکنواخت و عریان در به‌اش لطف و لذت و زیبایی و تحول بخشید. پس تعجبی ندارد کسی که شیطان را "نخستین پیشوای یاغیان جهان" و "آیت افکار و اعتراض" می‌داند طرفدار و پیرو او شود. اما او که به طور کامل کافرو خداشناس نیست، به درگاهش دعا می‌کند، از او یاری می‌جوید، چگونه این فرشته‌ای که همه بدی‌ها و فسادها از او نشئت می‌گیرد، باعث گمراهی بشر و بیرون راندنش از بهشت شده، جنگ و خونریزی راه می‌اندازد، به آتش شهوت و آزمندی در وجود آدم دامن می‌زند، بذر

یا در شعری با عنوان "در خود فرورفتگی":

معقول باش، ای درد من و اندکی آرام گیر
تو شب را می طلبیدی و او هم اکنون فرا می رسد
جوی تیره، شهر را در بر می گیرد،
برای کسانی آسایش می آورد و برای کسانی دیگر تشویش

بدار هنگام که فوج رجاله های پست
در زیر تاج لذت که درخیمی غدار است
می روند تا در جبین بنده پرور، میوه های ندامت بچینند؛
ای درد من، دست را به من بده و دور از آنان، از این سویا

بنگر سال های مرد را
که در جامه های قدیمی از این ها، آسمان خم شده اند،
بنگر "تأسف" را که لبخند زنان از آینه آبها سر بر می کشد

خورشید محتر را بین که در زیر طاقی می نشیند
چون کفن درازی که بر شرق کشیده شود،
بشنو، عزیز من، بشنو شب دلاویز را که گام بر می دارد.

و اما فانفارلو داستانی کم و بیش بلند (و تنها داستان بودلر) توصیفی
از اخلاق و روحیات خود نویسنده است و ساموئل کرامر، شخصیت
اصلی داستان کسی نیست جز بودلر، و چه بسا ماجرای آن برای خودش

اتفاق افتاده باشد. اما همه جزئیاتی که درباره سه شخصیت مهم داستان، ساموئل کرامر، خانم کوسملی و فانفارلو، بیان می‌کند، دقیقاً همان چیزهایی است که خودش می‌پسندد: ریاکاری و تزویر برای دست‌یافتن به زنی پاکدامن، حيله به‌کاربردن برای ربودن معشوقه شوهر این زن، حرکت‌ها، رفتار، گفتار و حتی طرز لباس پوشیدن و آرایشی که از او می‌ماند، همگی در زندگی خودش دیده می‌شوند. داستان در عین کوتاهی شاه‌ری است از ظرافت، نکته‌سنجی، مسائل روان‌شناسانه، با گفتار فاخر و خوشایند.^۱

پرویز شهدی

تهران، زمستان ۱۳۹۵

۱. در این پیش‌گفتار، جابه‌جا، به‌ویژه دو قطعه شعری را که به عنوان نمونه آورده‌ام از کتاب *موت* پاریس و برگزیده‌ای از گل‌های بدی ترجمه استاد اسلامی ندوشن برگرفته‌ام و سپاسم را در این مورد به ایشان تقدیم می‌کنم. اخیراً شماره مجله *لیبر (Libre)* در فرانسه که به شرح حال بودلر اختصاص یافته بود منتشر شد، ولی با همه تلاشی که کردم به‌موقع به دستم نرسید که بتوانم از آن استفاده کنم. البته در تنظیم این پیش‌گفتار از منابع دیگری هم از جمله پیش‌گفتار بر بهشت‌های ساختگی به‌فلم کلود پیشوا (Claude Pichois) سود جسته‌ام.